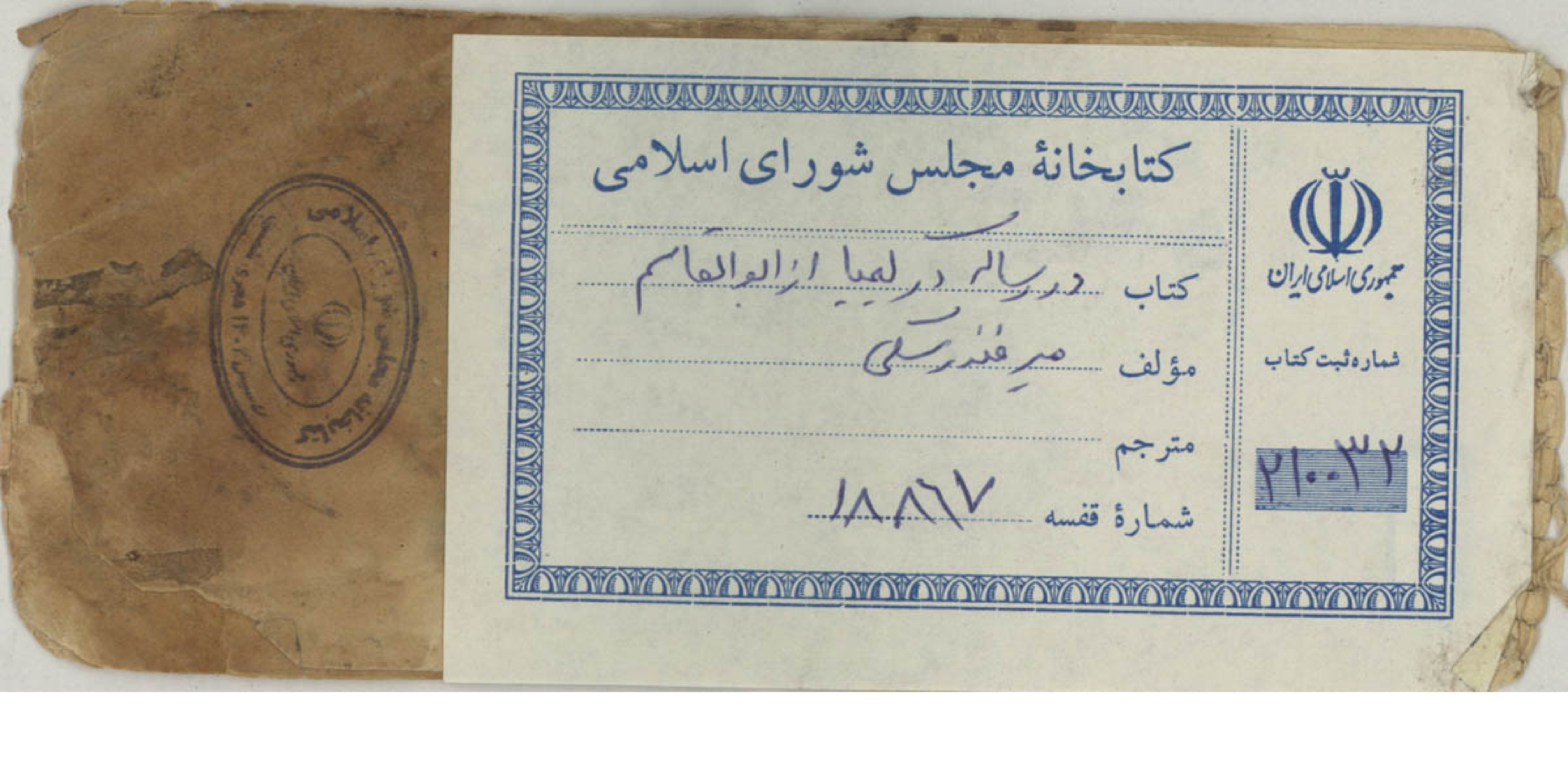
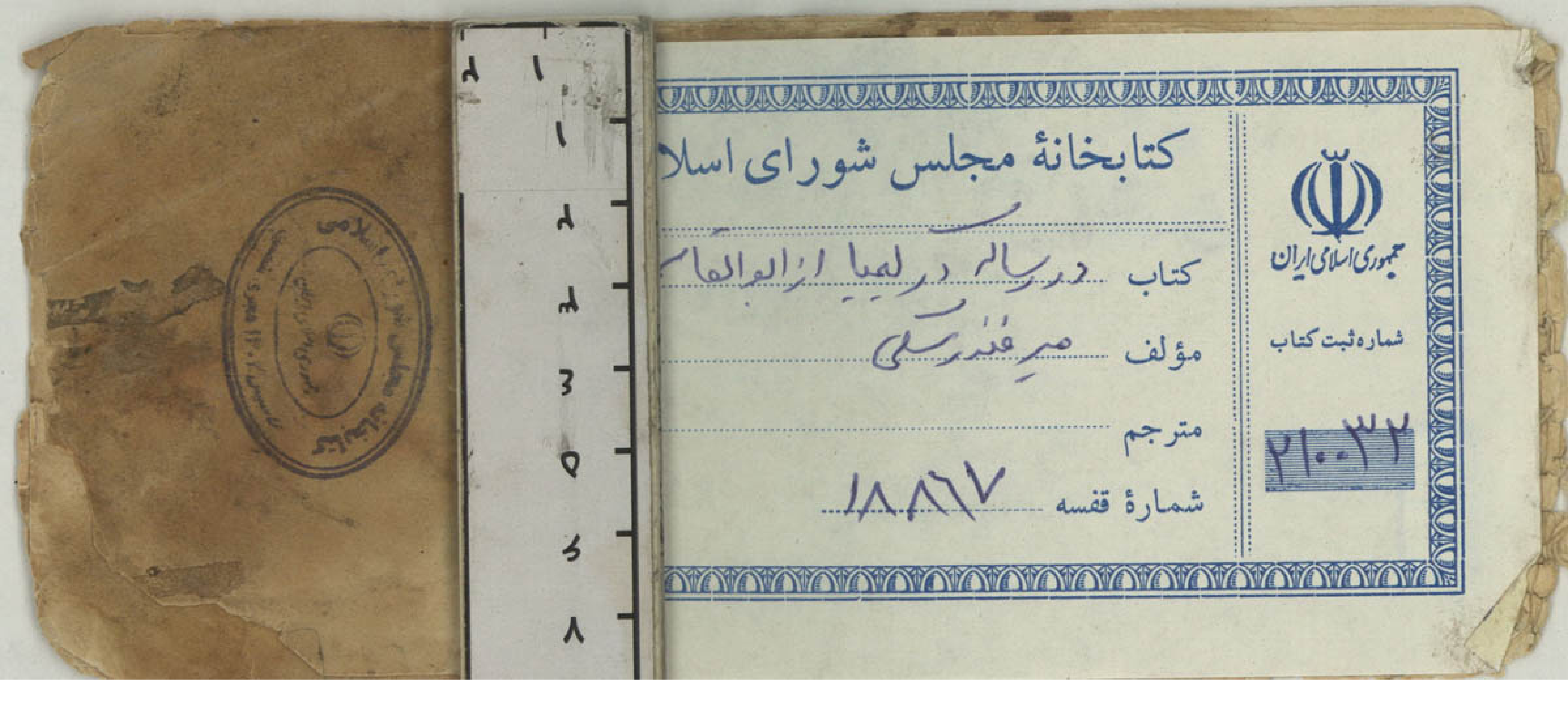
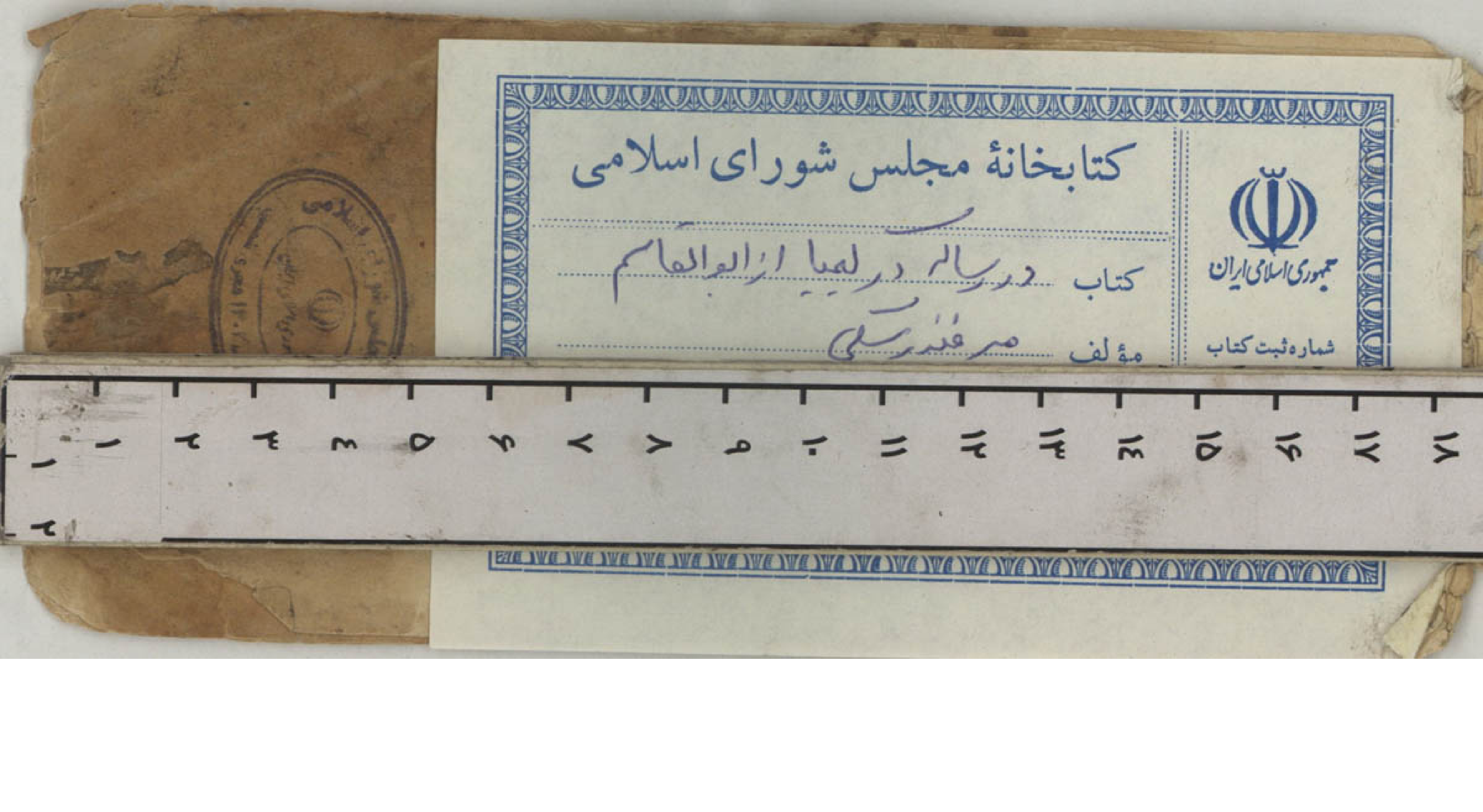


جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۳۲
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۸۸۶۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلا
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۳۲
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۸۸۶۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب


کتابخانه مجلس شورای اسلامی

چهان آتش نفیس است اما دیر قرص و اینچ سه در میان چون
این سه فاش کردیم نزدیک بود که از هم بکشانم اما اکنون که این سر
رسی سوکی کار نیز هر کاران باشی دیگر و دراین میان خیر
زیرا که هر چند ذهب که روح و نفس متحد اند اما در آتش سید
میکدازند پس مشکل است که میان او و این مزاج کیمیا هم رسد
ناچار او را زود ذهب بایدکرد پس باین هر آب که همان حقیقت
اول ذهب است و مرکب از نفس نیوی محض و نفس کبریت است
درآتش تعفین رطب را مسقط ساختیم تا او را مهیا ساختیم
پس چون نیک او را مهیا ساخت آب ازاو بقطیر بودیم پاره
از او حل ساخته همراه خود آورد چندان تکرار این تقطیر بودیم
که دیگر از ذات ذهب چیزی که حل تواند شود نماند پس در این
هنگام مهیا است و این است تعلیق حکما که میکویند این
بسته چهار یخ چهارده میماند ناچار چیزی از آب [illegible]
او منعقد شده خواهد بود پس نفس باین که صبغ است از او
تتبیع بنمائیم تا مفرط نشود و این زمان ترکیب خالد است و
موقوف بتعفین و تفصیل است غار دیگر این ارض تنبیع
مفرط را تصعید میکنیم حکم اکلیل غلبه دارد زیرا که از زیبق
و کبریت خواهد بود که در این ارض مانده و حق نار تقطیر
از ارض جدا خواهد شد و پاره از ارض او نیز [illegible] همراه خود
برد

بسم الله الرحمن الرحیم
اول آب را از آتش بگیرند یعنی کوکرد را بسوزانند بنار عذابه
آتش آبی و این تقطیر حکما است زیرا که اگر از آتش صرف بسوزانی
او را هیچ از او نمی ماند تا عالی از اسفل ممتاز شود و مقصود
امتیاز اجزاء او است تا امزاج غیر متشاکل توان نمود تا توفیق
در میان متشاکل توان داد تا تجدید کرده رفع ذوب چنانکه بود
و سواد و احراق و احتراق در او نماند پس گفتیم که اول آب را از
آتش بگیرند تا صورت آتشی نه از آبی که در ذات خودش مضر داره
فرو میبرد زیرا که اگر آتش آن را و آبی غیر از آب مظهر بود ذات
خودش برهنه سازی چنان [illegible]
پس محتاج شدیم باینکه آب آن را از آن جدا کنیم پس [illegible]
کار آتش است اما آتش صرف آب آن را از آن [illegible]
پس محتاج ساختیم آبی را بر دیگ که آتش بواسطه [illegible]
رطوبات از آب [illegible] نماید تا بخار شود نا [illegible]
یکبار دیگر یعنی چیزی نماید از آن عمل که علت [illegible] است بلکه
ماده و صورت او است جدا سازد و بحکم جنسیت رطوبتی که
که در این دو است باین بخار بیامیزد و چون دفعه از آن سرد
شود فرو چکد و چندانکه بر این عمل تکرار باید [illegible] و این آمیزش
مکرر شود

مگر شود هر بخاری که در این دو باشد با بخار اول مجتمع شود
یعنی مفصل مذکور پس کار بجائی رسد که هر چند رد و تقطیر کنی
هیچ درون آب نیفزاید تمامی آب قراح حاصل شده باشد
پس ناچار این آب قراح را با ارض خودش و آتش تعفین کنیم که همان
آتش بخاری است اما آهسته تر است بحیثیتی [illegible]
توان نمود پس چون چند بی براید اجزای [illegible]
و هر چه مهیا شود آن حقیقت نفس باشد و [illegible]
عمل تکرار نماید که هیچ از حقیقت نفس در ارض نماند [illegible]
ارض منتشر باشد بد و معنی و معنی اول و این [illegible]
دایم در طبیعتش ثبات باشد معنی دویم آنکه [illegible]
کشته و از آن باقی مانده باشد پس اگر این سوال برتو روشن
کشته باشد هر [illegible] چون حکما برتو فاش کرده که بیشتر [illegible]
در این عمل مکتوم است و الا ترکیب را فاش نوشته اند و گفته اند
و تفصیل را در مقام خفا داشته اند و بالهام خدای [illegible]
و ما را ارادی آن نبود که افشای سر [illegible] توانیم کرد اعلم
سر آنکه اگر آب قراح را که در این عمل مذکور حاصل شده بحکم
حکیم مشاکلت پاره از ارض خود را حل کرده تا نفس خود
ماده آب بود و هوا شده و الحال میخواهد که آتش شود تا عنصر
آتش ظاهر کردد و بحقیقت کبریتی خود باز کردد و در تعریف
خودش که زیبق است تا اثر تواند نمود و از آن آب حاصل [illegible]

بالا خواهد برد پس حقیقت اکلیل [illegible] حاصل خواهد شد
پس یکبار از این ارض جزوی و سدس از این نشادر [illegible]
تا تنبیع تمام یابد و [illegible] یکبار ده جزو از آن و بیست جزوی از این
شده او تا بجوش آید و به او در آب مقطر تا فرو نشیند پس
اگر خواهی بار دیگر تقطیر کن تا شبیه گردد پس جزوی یکبار نشادر
با نفس بابسه مقابل آن مزاج با آتش تنبیع رسان پس جمع کن
میان او و یکبار از این نفس یابسه دو مقابل ارض تمام تنبیع او را
بکمال تنبیع رسان پس جمع کن میان نفس یابسه که با آتش مزاج
داده و این باب اصغر است پس اگر خواهی او را با باب اوسط رسانی
ترکیب بعد را صاحب مکتسب روشن گفته و باب اعظم بعد از این
بتوفیق الهی بیان خواهد شد و الله

رساله حضرت [illegible] ابوالقاسم [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
المرسلین و آله اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد
بر ضمیر منیر صاحبان کیاست [illegible] است پوشیده و مخفی نماناد
که زیبق آبی است منعقد شده و کبریت [illegible] آتشی است
بسته باید هر دو را با هم مزاج دهند تا بهم آمیخته کردند و غذا
کردند پس هر دو تا کشوده نشوند امتزاج میان ایشان محال
باشد باید چنان کشوده شوند هر که غیر در میان ایشان نباشد

تا از صبغ و سواد و احتراق مصلح کردند پس زیبق را بعد از آنکه از
این آب بدهند و تشویه و تعفین نمایند تا مکلس شود و این آب
بر او مسلط سازند که آن مفتاح است و مدد تعفین کذارند اما همه
همه او جذب شود پس آب را اضافه نمایند و تعفین کذارند تا همه او حل شود
و در تقطیر با این آب یکی کردد زیرا که زیبق اصلش آبیست بسته
اکرچه منعقد شود تکرار تعفین و تقطیر نمایند تا زیبق حل کردد در
این امر موقوف حاصل شده است پس آب تازه مثلث را بر ارضیه
نقیه کبریت که صبغ از او کرفته مخلوط سازند و مدد تعفین کذارند و تکرار
این عمل نمایند تا این ارض سفید شود و سیحی که داشته با این آب بخارج
بخارج عام رود و احتیاج باین آب و سیح کرفته نباشد پس اکر خواهند
صبغ همه مطهر را به بیست و یک نوبت تشمیع و تعفین این ارض مطهر
خوانند تا منشمع شود و این قایم مقام حجر جید است در باب اعظم
واکر این ارض را به زیبق محلول بروش مذکور منشمع سازند و تشمیع مذکور را
اکسیر قمری تام است پس دهن مطهر را در خوانند بنار معلوم منعقد
شود و اکسیر شمسی تام میشود و این طریقه باب اکبر است و اکر
احمد ذهب مصفی را مکلس سازند بتکلیس حکما و با زیبق
محلول منشمع کرده اند و صبغ مذکور را بطریق مزبور و طریق مذکور
در این صورت احتیاج به تطهیر ارض نماند و بکذا این ارض را بزیبق
محلول سازند و تعفین نمایند و تقطیر کنند تا لاجزو لا کردد پس تشمیع
نمایند و تعقیل کنند پس از آن اکلیل حاصل نمایند و ماء الهی را
تشبیه نمایند و احمد ذهب مزوج مذکور ترکیب خالد می نمایند

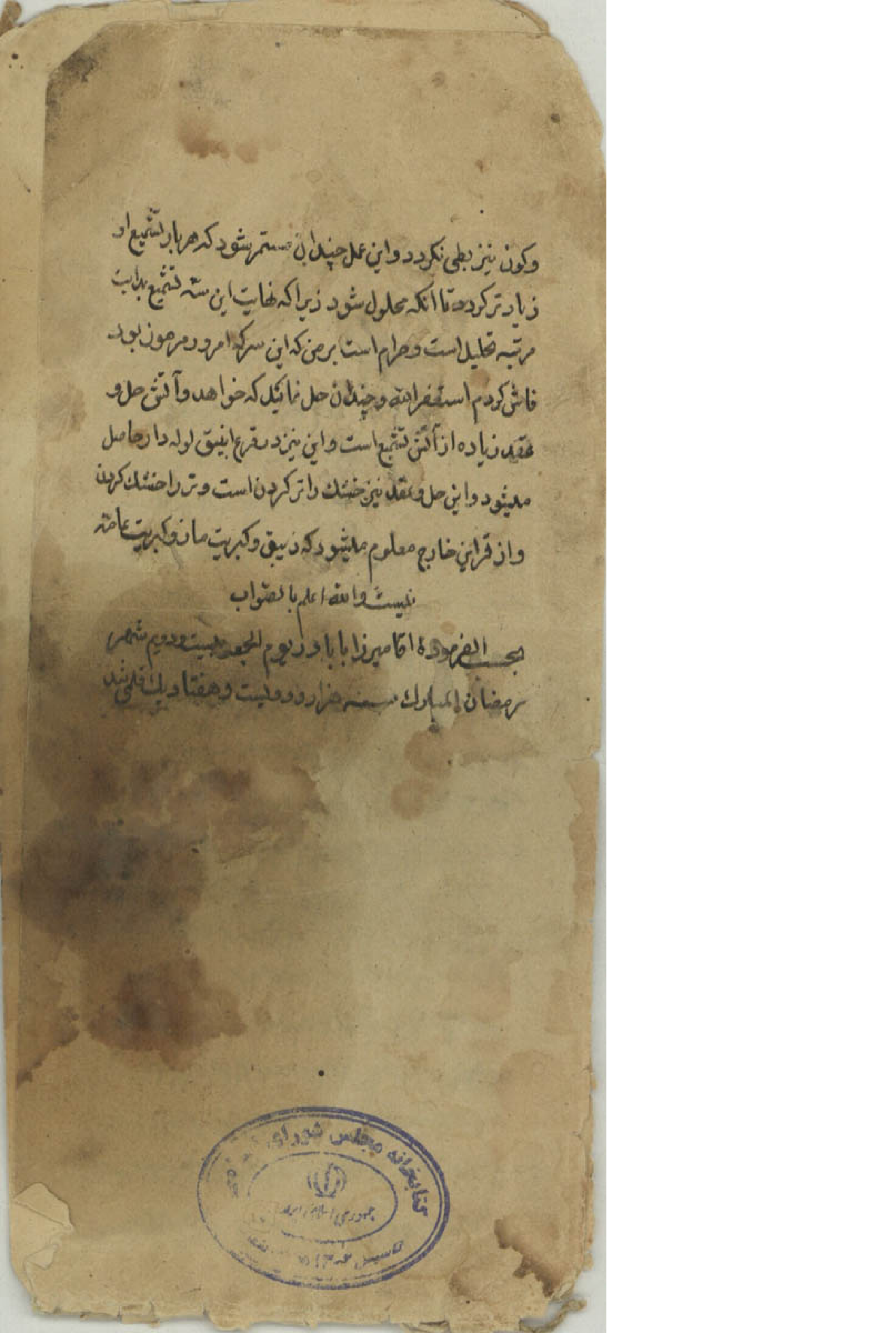
واین طریق

واین طریق اوسط و جادهٔ وسط است و اکر طی بعضی از مقدمات
نمایند که جزو با این لاجزو لا کردد و او را تصعید نمایند و نفس
او را انبو نمایند و خلاصه ارض زیبق و کبریت از نقاهٔ مجسّمه
و در این نزدیک باکلیل غلبه رسد و اکر این اکلیل با صبغ
مطهر آمیزند تا منشمع شود و احمد باین مزوج منشمع سازند
مزاج و صف بیاب اصفر رسد والله علی ما نقول اما اکر خواهد از
این کوتاه تر نمایند پس یکبار از آب خارج و داخل که ترکیب از آب او
و دهن کبریت و ارض کبریت مصفی است که او نیز نقش ثابت را اکلیل
داود و زیبق را بان حل کنی چنانکه زیبق را اول عقد نمائی پس آب
زیاده مکلس و او را حل نمائی چنانکه در تعقیل او حل کرده شد پس اکر
بجای پارهٔ از ارض زیبق که حل نشود تو از آن نماند زیرا که آنچه
از ارکان است حقیقت زیبق است و پارهٔ که از زیبق حل شده
مدعا حاصل شده پس چون این زیبق را شرف درین باب تحقیق
شود میباید که ارض جدید را بحسب از او بنار تعفین مکلس
نمائی زیرا که حکم مشاکلت کلس این آب در کل ذهب عوض میکند
و او را از هم میریزانند پس آب را از او تقطیر نمایند به یبوست
که آنچه منعقد باشد از ارض همراه خود به برند و ارض منقفض
شود بنقض صالح پس او را بیست و یک نوبت تشمیع نمایند با این
آب که نهایت نوبت تشمیع او این است که از صورت طبعی بصورت
موم رسد و بکذارد و خشک نشود پس مرتبهٔ دیکر هم چنانکه
کل اخته و کرم است آب را اکرم کرده بجوراتی تا منشمع فرجه نکند

زیرا که عرضها بلا مزاج است و این حرف جلیست پس ناچار باید
که از ذات خود بمعاونت خود کشوده شود و مفتاح المفاتیح
آن آب خارج اکر بصورت غیر است اما در معنی همین است
بدو معنی معنی اول آنست که اکرچه در عین و تشخص غیر است اما
اما چون در عین زیبق و کبریت می افزاید و حصهٔ ایشان را زیاد
میکند پس عین ایشان باشد و معنی دویم و این معتبر است و این است
که آتش عنصری مادهٔ اشتعال کبریت چنانکه از پیش کذشت که کبریت
آتش است بسته پس چنانکه کبریت محتاج آتش است آتش نیز محتاج
کبریت است و این معنی روشن است پس بدان که مفتاح المفاتیح که
آن آتش است عین کبریت است و بعد از این روشن خواهد شد
که کبریت و زیبق عین یکدیکرند پس آتش نیز عین زیبق باشد
نظر باین معنی و در علم الهی ماورای علم طبیعت است و مقصد
در این علم و فن شریف تحلیل هیاکل است از زیبق و کبریت است و عین
تحت که مفتاح او آتش است پس اکر آتش را مسلط سازند بر
کبریت معدوم نماید او را و تفصیل در میان آب و ارض او واقع
نمیشود پس میباید که کبریت را در قرع زجاجی کرده در میان آب
جوشان بیاویزند تا آتش در آن میان کسب رطوبات و اشتعال
از آب کرده و آن دود خود خلاص شد و تطهیر یابند با انبیق رسد
و بیکر زجاجی که کبریت را مانع در او است و وصول مفتاح ابطح
شود و بکبریت رسد و او را از تحلیل باز دارد پس آتش صرف
معتدل شده از آب متفرق شود و در پیکر زجاج نفوذ کند و

گوگرد را

و کبریت را بکذارند ناچار آب کبریت از خاک کبریت جدا کشته
و قبه انا در سیده و تفسیر و بعد انبیق فرو چکد و مفتاح دویم
که نزد این قوم یعنی عالم صناعت مفتاح اول است از خانهٔ خود ش
بیرون آید و در خانهٔ خود ش بکشاید و این آب اول را آب عالم
عالم خود خوانند پس هر کاه خواهند آب قراح را آب حاد سازند
آب بمثقل خود نمایند و تعفین کنند تا پارهٔ مثقل خود را حل نماید
باز تقطیر رطوبت مذکور نمایند و اکر خواهند آب حاد را بازخیل
سقیف نمایند دویم با تکرار این عمل نمایند و اکر خواهند
خل سقیف را ماء مثلث نمایند عمل برسه نوبت سازند و این ماء
مثلث او است که مفتاح دویم آن او است و مفتاح سیم بالمرات
شاید که آب حاد را آب دویم کویند و خل سقیف را آب سیم و آب
مثلث را آب چهارم خوانند و هم چنین جمیع آب قراح را بحجر تازه در
نمایند هر بار تا آن حجر را ناذ کند دیکر حل شود هر چند مجال کستاخی
نبود و طریق اول افضل است پس چون تعقیل برسه نوبت انجامید
غیر از تقطیر اول و ماء مثلث موجود شد پس پارهٔ این آب را به
معلومه کما فی الکتب و کبریت تازه مخلوط سازند و مدد تعفین
دهند تا مفتاح از اجزای صبغ که آتش است و سریع الانحلال است
در آن مفتاح حل شود پس آن آب سرخ را بحجر علقه از کبریت کبریه
و چندان تکرار کنند تا آب سرخ شود پس اضافه کنند و تعفین
نمایند تا همه آب سرخ را جمع نمایند و تقطیر کنند و رد نمایند



وکون نیز بطی نگردد و این عمل چندان مستمر شود که هر بار تشمیع او
زیادتر کرده تا آنکه محلول شود زیرا که نهایت این سه تشمیع بهایت
مرتبه تحلیل است و حرام است بر من که این سر که امر و مرموز بود
فاش کردم استغفر الله و چندان حل نمایند که خواهد و آتش حل و
عقد زیاده از آتش تشمیع است و این نیز در عرق انبیق لوله دار حاصل
میشود و این حل و عقد نیز خشک دا تر کردن است و تر را خشک کردن
و از قراین خارج معلوم میشود که زیبق و کبریت مانع و کبریت عامه
نیست والله اعلم بالصواب

بحسب الفرموده آقا میرزا بابا در یوم الجمعه بیست و دویم شهر
رمضان المبارک سنه هزار و دویست و هفتاد و یک قلمی شد